



جان گریشام، یکی از مشهورترین نویسندگان داستان‌های حقوقی و جنایی، با بیش از ۳۰۰ میلیون نسخه فروش در سراسر جهان، به عنوان یکی از پرخواننده‌ترین نویسندگان در دنیای ادبیات شناخته می‌شود. او در آثارش توانسته است با روایت‌های پرکشش، پیچیده و پر از تعلیق، میلیون‌ها خواننده را مجذوب کند. از زمانی که در سال ۱۹۸۹ اولین رمانش «زمانی برای کشتن» منتشر شد، گریشام به یکی از برجسته‌ترین نویسندگان داستان‌های حقوقی تبدیل شد و همچنان با آثار جدید خود در صدر پرفروش‌ها قرار دارد. جدیدترین اثر او، «پسران بیلولکسی»، نیز توانست پس از انتشار به سرعت در صدر فهرست پرفروش‌های نیویورک تایمز قرار گیرد و توجه منتقدان را جلب کند. این کتاب با ترجمه الهه شمس از سوزی نشر مواردی منتشر شده‌است.

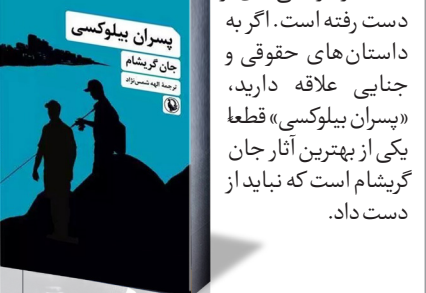
در «پسران بیلولکسی»، گریشام داستان دو پسر از خانواده‌های مهاجر را روایت می‌کند که از کودکی دوستان صمیمی بوده‌اند، اما در بزرگسالی سرنوشت متفاوتی پیدا می‌کنند. کیت رودی و هیو مالکو، دو شخصیت اصلی داستان، در دهه ۶۰ میلادی در شهر ساحلی بیلولکسی در ایالت می‌سی‌سی‌پی بزرگ می‌شوند. این شهر که در ظاهر به دلیل سواحل زیبا، تفریحات ساحلی و صنعت غذاهای دریایی شناخته می‌شود، در پشت پرده، دنیای تاریکی از فساد، جرم و جنایت را پنهان کرده‌است. پدر کیت رودی یکی از دادستان‌های معروف است که تصمیم دارد فساد را از بین ببرد و به قانون در بیلولکسی حاکم کند. در مقابل، پدر هیو مالکو از چهره‌های معروف دنیای زیرزمینی و تبهکاران محلی است که بر بسیاری از جنایت‌ها و فسادها در این شهر کنترل دارد.

کیت و هیو که روزگاری در زمین بیسبال دوستان نزدیکی بودند، در بزرگسالی به دو جبهه متضاد پیوسته‌اند. کیت پس از فارغ التحصیلی از دانشکده حقوق، تصمیم می‌گیرد در راه پدرش قدم بگذارد و به مبارزه با فساد بپردازد. او به عنوان وکیل و سپس به عنوان نامزد دادستانی، تصمیم دارد تا باند‌های تبهکاری که بر شهر حکومت می‌کنند را از بین ببرد. در طرف مقابل، هیو به دنیای شب‌نشینی و فساد شهری می‌پیوندد و در دنیای پنهانی از قمار، فحشا و تجارت مواد مخدر و مشروبات الکلی غیرقانونی فعالیت می‌کند. داستان این دودوست تقابل سرنوشت‌ساز در دادگاه می‌رسد که نه تنها سرنوشت شخصی این دو، بلکه سرنوشت شهر بیلولکسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های برجسته این رمان، شخصیت‌های پیچیده و چندلایه است. گریشام در این اثر با دقت و مهارت خاصی شخصیت‌های اصلی و فرعی را خلق کرده و دنیای درونی و بیرونی آنها را به خوبی به تصویر کشیده است. کیت رودی، که تحت تأثیر پدرش وارد دنیای قانون و عدالت شده، فردی است که با تمام وجود به مبارزه با فساد می‌پردازد، حتی اگر این مبارزه به قیمت از دست دادن دوستان قدیمی‌اش تمام شود. در مقابل، هیو مالکو با قدرت و پولی که از دنیای زیرزمینی به دست می‌آورد، دنیای فاسدی را می‌سازد که در آن قانون معنایی ندارد. این دو شخصیت، هر کدام نماینده دو دنیای کاملاً متفاوت از نظر اخلاقی و اجتماعی هستند که در نهایت در دنیای دادگاه به هم برخورد می‌کنند.

منتقدان و نشریات معتبر در ستایش این رمان نوشته‌اند که گریشام در «پسران بیلولکسی» بار دیگر توانسته است همان سبک خاص و پرکشش خود را به نمایش بگذارد. به گفته دبلی میل، «همان طور که از گریشام انتظار می‌رود، پیش‌بینی‌های داستانی بی‌نظیری در این رمان وجود دارد که خواننده را تا پایان در تعلیق نگه می‌دارد. این داستانی استثنایی است که خواننده را مشتاق می‌کند تا هرگز نخواهد این رمان تمام شود... یو اس ای تودی نیز در نقد خود آورده است: «یک داستان حقوقی پرکشش که در آن دوستی‌های قدیمی در برابر تضادهای اخلاقی قرار می‌گیرند. گریشام یک استاد مسلم در ایجاد تعلیق است و این رمان نیز از این قاعده مستثنی نیست. نیویورک تایمز نیز در مورد کتاب نوشته است: «گریشام در این اثر، با مهارتی بی‌نظیر، چگونگی فاسد شدن یک شهر و نبرد برای بازگرداندن عدالت را به تصویر می‌کشد. خوانندگان از اولین صفحه تا آخرین خط، درگیر یک درام حقوقی پر تنش خواهند شد.»

در نهایت، «پسران بیلولکسی» یک رمان حقوقی جذاب و پر از تعلیق است که خواننده را تا پایان درگیر خود می‌کند. گریشام با خلق داستانی اصیل از دنیای جنایت و فساد، دو شخصیت اصلی را به چالش‌های اخلاقی و قانونی می‌کشد که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن‌ها صاف نظر کند. این کتاب نه تنها یک داستان حقوقی جذاب است، بلکه یک بررسی عمیق از فساد، عدالت و دوستی‌های از دست رفته است. اگر به داستان‌های حقوقی و جنایی علاقه دارید، «پسران بیلولکسی» قطعاً یکی از بهترین آثار جان گریشام است که نباید از دست داد.



یکشنبه

۱۳۰۴/۰۲/۲۱

۱۳ ذی القعدة ۱۴۴۶ ه‍.ق / ۲۰۲۵

در سوگ نویسنده «خوف» و سراینده «گم»؛

شیوا ارسطویی؛ صدایی مستقل در ادبیات معاصر ایران

در سوگ نویسنده «خوف» و سراینده «گم»؛

آرمان ملی: درگذشت شیوا ارسطویی (۱۷ اردیبهشت ۱۴۴۴) تنها درگذشت یک شاعر و نویسنده مطرح و پیرکار نبود؛ بلکه حکم خاموشی یکی از صداهای متمایز و مستقل ادبیات زنان در دوره معاصر را داشت؛ صدایی که با جسارت، عمق و نگاهی بی‌پرده به رنج‌های زیسته زنان، جامعه و تاریخ، مسیر خود را در میان سکوت‌ها و فراموشی‌ها گشود. نوشتن و تدریس نویسندگی، تنها پناهگاه او در طول زندگی‌اش بود و با وجود انبوه مصائب و عوامل بازدارنده‌ای که هرآینه نویسندگان و شاعران مستقل را به حاشیه سکوت و خاموشی می‌راند، سرسختانه به راه خود ادامه می‌داد. آنچه در ادامه می‌خوانید؛ گزارش مختصری ست از کارنامه ادبی و فراز و نشیب‌های زندگی شیوا ارسطویی. «... به تیمار بره‌های راز ادامه‌دم/ واگذاریدم به رستاخیز عود و عیش و امن/ واگذاریدم به من/ به من آمده‌ام»- گم/ ۱۳۷۳

از رنج، گم‌گشتگی، و زن بودن ارائه می‌دهد. زبانی که بیش از آن‌که تزئینی باشد، زبان زخم است. تصاویر در شعرهای ارسطویی، مبهم اما حامل عاطفه‌اند. شاعر، بیشتر از آن‌که مفاهیم را شرح دهد، حس فقدان را زیست می‌کند. شعرهای او نوعی پرفورمنس زبانی‌اند که ذهن را می‌خراشند و قلب را به هم می‌ریزند. مجله‌ی دنیای سخن، زمانی سال‌ها پیش در مقاله‌ای شعرهای گم را «بیانی از تجربه‌ی زنانه در تقاطع تاریخ، جغرافیا و تن» خواند و نوشت: «ارسطویی، اندوه را نمی‌گوید؛ آن را اجرامی‌کند».

در سال‌های پایانی عمر، منتقدانی که زمانی با دیدگاه‌هایی محافظه‌کارانه به آثار ارسطویی نگاه می‌کردند، به ارزش تجربه‌های زبانی و ادبی او اعتراف کردند. تحلیل‌های منتقدان ادبی و پژوهشگران درباره آثار ارسطویی نشان می‌دهد که او به‌عنوان نویسنده‌ای مستقل و منتقد کلیشه‌های رایج در ادبیات فارسی شناخته می‌شود. به‌عنوان نمونه، در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی انتقادی به گفتارهای قدرت و جنسیت در داستان کوتاه «شازده خانم» نوشته شیوا ارسطویی» آمده است: «شیوا ارسطویی ازجمله نویسندگانی است که با محور قراردادن زنان سعی می‌کند از مفهوم زنانه‌گی در آثارش کلیشه‌زدای کند». این تحلیل‌ها نشان دهنده رویکرد مستقل ارسطویی در مواجهه با گفتارهای غالب ادبی و اجتماعی است.

باین اوصاف، شیوا ارسطویی را باید صدایی مستقل دانست؛ نه به خاطر زن بودنش، بلکه به دلیل مقاومتش در برابر یکدست شدن ادبیات فارسی و نادیده گرفتن جایگاه آثار زنان. در ادبیاتی که بسیاری از روایت‌ها تکرار می‌شوند و نویسندگان در دایره‌ای بسته از

زن، رنج، گم‌گشتگی، و زن بودن ارائه می‌دهد. زبانی که بیش از آن‌که تزئینی باشد، زبان زخم است. تصاویر در شعرهای ارسطویی، مبهم اما حامل عاطفه‌اند. شاعر، بیشتر از آن‌که مفاهیم را شرح دهد، حس فقدان را زیست می‌کند. شعرهای او نوعی پرفورمنس زبانی‌اند که ذهن را می‌خراشند و قلب را به هم می‌ریزند. مجله‌ی دنیای سخن، زمانی سال‌ها پیش در مقاله‌ای شعرهای گم را «بیانی از تجربه‌ی زنانه در تقاطع تاریخ، جغرافیا و تن» خواند و نوشت: «ارسطویی، اندوه را نمی‌گوید؛ آن را اجرامی‌کند».

در سال‌های پایانی عمر، منتقدانی که زمانی با دیدگاه‌هایی محافظه‌کارانه به آثار ارسطویی نگاه می‌کردند، به ارزش تجربه‌های زبانی و ادبی او اعتراف کردند. تحلیل‌های منتقدان ادبی و پژوهشگران درباره آثار ارسطویی نشان می‌دهد که او به‌عنوان نویسنده‌ای مستقل و منتقد کلیشه‌های رایج در ادبیات فارسی شناخته می‌شود. به‌عنوان نمونه، در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی انتقادی به گفتارهای قدرت و جنسیت در داستان کوتاه «شازده خانم» نوشته شیوا ارسطویی» آمده است: «شیوا ارسطویی ازجمله نویسندگانی است که با محور قراردادن زنان سعی می‌کند از مفهوم زنانه‌گی در آثارش کلیشه‌زدای کند». این تحلیل‌ها نشان دهنده رویکرد مستقل ارسطویی در مواجهه با گفتارهای غالب ادبی و اجتماعی است.

باین اوصاف، شیوا ارسطویی را باید صدایی مستقل دانست؛ نه به خاطر زن بودنش، بلکه به دلیل مقاومتش در برابر یکدست شدن ادبیات فارسی و نادیده گرفتن جایگاه آثار زنان. در ادبیاتی که بسیاری از روایت‌ها تکرار می‌شوند و نویسندگان در دایره‌ای بسته از

«گم» در اندوه و فقدان

ارسطویی، اگرچه در یکی دو دهه‌ی اخیر، شهرت را وام‌دار داستان‌هایش بود اما بدون شک یکی از نام‌های شناخته‌شده در شعر دهه هفتاد به شمار می‌آید. مجموعه شعر «گم» که اولین بار در سال ۱۳۷۳ و از سوی نشر «روشنگران و مطالعات زنان» انتشار یافت، از جمله تجربیات متفاوت شعر زنان دهه هفتاد است. در این مجموعه، شاعر با زبانی چندوجهی، تصاویر گاه خشن و گاه لطیف

رقص روی جملات موزون

است طوری از حد می‌گذرند که حتی جنسیت، وطن، صفت را می‌نشانند کنار نامی که انسان اختیاری در کسب آن ندارد. چگونگی می‌توانی او را بازبایی از بین آن سفر رفتن‌ها و بازگشتن‌ها. عاشقی کردن‌ها و رسیدن‌ها. به یاد آوردن‌ها و

از یاد نبردن‌ها، داستان‌ها و دانسته بودن به دانستن‌ها... قصه‌ی من یا قصه‌تو... توی پالمیرا یا بنارسه که روایت مهاجرتش را بر بستر یک انبار نهاده بوده و شوخ طبعانه نامش را آب انبار گذاشته بود؟ ... آب یا باروت؟ اندوه هم به داد نگارنده متن نمی‌رسد وقتی آن راوی که می‌خواهی از او بنویسی آن همه استادانه راوی داستان‌هایش را بین شخصیت‌های عجیب و خاص داستان‌هایش می‌نشاند، وقتی نویسنده از جای جای داستان‌هایش سر در می‌آورد. خوف برت می‌دارد وقتی آن همه بازی ذهنی و کلمه‌رقصانی ماهرانه و بیچ و بابیچی شخصیت‌ها را زبانی می‌بینی که انگار پایه و اساس آنچه می‌نوشت را بر آن گذاشته بود که نام او تا بد یا «او را که دیدم زیبا شدم» برجسته شود و هی فکر کنی انعکاس آن همه کلمه زیبا او را این همه قشنگ کرده بود؟ هم او بود که نگذاشت فالش را «هاسمیک» بگیرد که زبانی چون او نیازی به دیدن فال ندارد که سرنوشت زیر انگشتانشان نوشته می‌شود، که او خود یک خالق بود، خالق دنیا‌هایی که در آن عشق به کلمات و نوشتن از حد عشق گذشته است؛ کلمه به قصه‌ی دیوانه‌وار به تسلسل کلمات وزن می‌بخشد. شبیه است به شعرهای و شوری؛ شوقی و شراری و شهدی... وزنی که به نثرش داده شوری؛ است به یک ترانه خوانی... بی‌موسیقی نیست که یک سمفونی پرفراز و فرود است جریانی ست مثل گویند مضارب سنتور روی کلاویه‌های پیانو؛ انگار کین بر دف بکوبی و جاز بشنوی... انگشت بر سه تار بکشی و بین اعجاز موزیک سیتار، چهار دست‌خدا‌ی جنگ را ببینی...

شیوا ارسطویی آن قدر تو را با کلمات و جملات موزونش می‌رقصاند که نمی‌دانی این زبان داستان است که تو را پیش می‌برد یا پیرنگ قصه که در تو جاری می‌شود یا نه... آن قدر قدرتمندتر است که تو را در خود جاری می‌کند. فکر می‌کنی دیگر بس است شیوا ارسطویی خود به زیبایی خود را نوشته بود... یک دایره بود، کین شاید شبیه به من در گردی آن می‌رقصید مستانه، آرام، ولی دیوانه‌وار... او از خود به خود رسید، اگرچه دیوانه‌وار ولی عاشق؛ او هرگز نخواهد مرد.



در ایران است. برخی از شاگردانش امروز از نویسندگان نسل تازه‌اند، و همچنان از نگاه نقادانه و الهام‌بخش او یاد می‌کنند. درگذشت ناگهانی ارسطویی - در حالی که امید می‌رفت آثار منتشرنشده‌اش به‌زودی در اختیار خوانندگان قرار گیرد- ضربی‌ای به پیکر ادبیات زنانه ایران بود. واکنش‌ها در شبکه‌های اجتماعی، بیشتر از جنس شگفتی و اندوه بود. پسروا با انتشار پستی در اینستاگرام، تنها نوشت: «مادرم رفت. و من هنوز همه شعرهایش را نخوانده‌ام.» چرا که هنوز شعرها و داستان‌هایی در کشو میز تحریر ارسطویی باقی مانده که به تصمیم شخص او یا با رای میمیزان وزارت ارشاد، هنوز فرصت انتشار نیافته‌اند. مرگ او، نه فقط فقدان یک فرد، بلکه فقدان صدایی

اواسال‌ها پیش در مصاحبه‌ای (با خبرگزاری کار ایران ایلنا) و در آرزایی نوع به تصویر کشیدن و نمایش زن در داستان و رمان ایرانی گفته بود: «زن بودن با زن نبودن، مسئله نیست. در جوامع تک‌صدایی‌ای مثل جامعه‌ی ما، رویارویی رسانه‌ها با نویسنده‌های زن همین است که هست... این جمله نشان دهنده‌ی رویکرد واقع‌گرایانه و انتقادی او به وضعیت زنان نویسنده در جامعه‌ی ایران است.

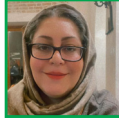
خوابی آرام برای تو

می‌کنند و صرفاً روایانی بیرونی نیستند. این مدل روایت کردن به گمان من منحصر به نویسنده ایست که درون‌نات برایش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. من فکر می‌کنم شیوا ارسطویی با روایت‌های غیرخطی‌اش، با خلق داستان‌هایی که در آن مکان و زمان در داستان نویسنده است، راهی ویژه برای خلق نوشته‌هایی تأثیرگذار در ادبیات داشته است. آمده بودم با د خترم چایی بخورم، مجموعه داستانی ست که در آن ارسطویی زندگی روزمره انسان‌ها را برای خواننده به تصویر می‌کشد اما با نگاهی تازه و متفاوت. در هر کدام از داستان‌های این مجموعه می‌شود اهمیت روابط انسانی و چالش‌های اجتماعی برای نویسنده را به روشنی دریافت. او به دور از تمام کلیشه‌های مرسوم، دنیایی را برای خواننده رقم می‌زند که هم برایش آشناست و هم تازه و نو. زن‌های داستان‌های ارسطویی، همیشه زن‌هایی هستند که دنیای بیرون را از دریچه‌ای منحصر به فرد با زاویه‌ی دیدی متفاوت نگاه می‌کنند.

من فکر می‌کنم هر نویسنده‌ای که داستانی خلق می‌کند و روایتی را به وجود می‌آورد؛ ردپایی را در ادبیات باقی می‌گذارد. ارسطویی با خلق شخصیت‌زنان فکور و پیچیده با ذهنی چند لایه، به تجربیات زندگی زنان در جامعه ایرانی پرداخته و به ادبیات زنان عمق بیشتری داده است. استفاده از روایت‌های موزای در داستان‌های او، خواننده را با تجربه متفاوتی از خواندن روبه‌رو می‌کند. برخی از آثار ارسطویی مثل (ولی دیوانه وار) از عناصر اسطوره‌ای بهره برده‌اند تا بتوانند مفاهیم پیچیده را در قالب نمادین به خواننده نشان بدهد و ترس شاید مسأله‌ای باشد که نویسندگان زیادی به آن پرداخته‌اند و شیوا ارسطویی هم. او هم در کتاب (خوف) به بررسی ترس‌های انسان امروز پرداخته اما از نگاهی متفاوت. روایتی ساده از مواجهه یک انسان با ترس، اضطراب، واقعیتی غیرقابل کنترل و وحشتی که انسان امروز شاید در برابرش عاجز بشود. در کتاب خوف، ارسطویی ترس را به عنوان یک ساختار مهم در روایتش به کار گرفته است و ترس اینجاست که به نوعی تنهایی خود خواسته تبدیل می‌شود. و تنهایی خود خواسته... این گمشده در داستان‌های ارسطویی که به ناگاه در بهاری با صدای گنجشک‌ها بر شاخه‌ها و عطر امین الدوله‌های حیاط برایش به تمنایی خواستنی تبدیل می‌شود.

مریم طباطبائیها

منتقد و مترجم



درگوشه‌ای از این شهر شلوغ زنی زندگی می‌کرده که واژه‌ها را دوست داشته و از بودن آنها در کنار هم، داستان‌ها را خلق می‌کرده. گوشه‌ای از همین شهر شلوغ به او و روایت‌هایش تعلق داشته و بدون شک در همین گوشه دنج و تنها، کتاب‌هایی چون (آمده بودم با د خترم چایی بخورم)، (خوف)، (ولی دیوانه‌وار) و... در بستر ذهن او شکل گرفته‌اند. شیوا ارسطویی نویسنده‌ای که از جسمش پر کشیده است.

کتاب (او را که دیدم زیبا شدم) به گمان من نشانی روشن از روح لطیف زنی ست که بی‌شک خود تجربه‌ای زیسته از زندگی در جنگ را داشته است. در داستان ارسطویی دختری جوانکه در بیمارستانی از مجروحان جنگی پرستاری می‌کند، عاشق یکی از همان مجروحان می‌شود. توصیف نویسنده از لطافت عشق، از تلقیق خشونت جنگ و پاکی احساسی زیبا و بیان حسنی انسانی در قالب یک پارادوکس تمام عیار از خشونت جنگ و نرمی عشق، نشان می‌دهد که او تا چه حد می‌تواند درک درستی از محیط پیرامونش داشته باشد. آنچه به گمان من کتاب‌های او را زیبا کرده، یک سبک نوشتاری منحصر به فرد بود. خانم نویسنده در اغلب کتاب‌هایش مرز بندی خاصی برای واقعی و خیال نداشت و آثار هم بودن آنها لذت می‌برد. روایتگر خوبی بود و شخصیت‌های داستان‌های او اغلب انسان‌های درونگرایی بودند که خفیه‌های خالی و جودی‌شان را با فضا‌هایی پر از توصیف و منحصر به فرد پر می‌کردند. راستش من همیشه از داستان‌هایی که زمان و مکان در آنها در بند یک روند خطی نباشند خوشم می‌آید، داستان‌هایی که بتوانی در آنها برای لحظه‌ای به سال‌های دور بروی و غرق شوی در خاطرات و درست سر بزن‌گاه برگردی به زمان حال و واقعیت‌ها بنشینند. ربه رویت و این روند بارها تکرار شود. شیوا ارسطویی، از این سبک نوشتار در داستان‌هایش بسیار استفاده کرده است. جملات کتاب‌های او ساده و در عین حال پیچیده‌اند و روابط انسانی و بحران روانی و اجتماعی جایگاه ویژه‌ای برای او دارند. استفاده از سیالیت ذهن در آثار ارسطویی قابل توجه است. شخصیت‌ها از زاویه‌ای درونی به رویدادها نگاه